نقش فاعلي امام در نظام آفرينش

علي رباني گلپايگاني

چكيده

بحث دربارة جايگاه و نقش امام در جهان آفرينش به نقش فاعلي و غايي امام در جهان باز مي‌گردد، يعني آيا امام از چنان كمال وجودي برخوردار است كه در عالم آفرينش نقش فاعلي يا غايي يا هر دو را ايفا كند؟ در مورد نقش تكويني امام به عنوان علت غايي جهان اتفاق نظر وجود دارد، اما برخي نقش امام به عنوان علت فاعلي را نپذيرفته¬اند و برخي به عنوان اصل ثانوي و در موارد استثنايي و برخي ديگر امام را مجراي فيض الهي در گسترة عالم آفرينش دانسته‌اند كه ديدگاه مقاله نيز همين است.

كليد واژه‌ها: نظام آفرينش، امامت، عليت غايي امام، عليت فاعلي امام، انسان كامل.

درباره موضوع

1. امام در اصطلاح خاص متكلمان اسلامي، فردي از بشر است كه رهبري امت اسلامي را پس از پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و به جانشيني او بر عهده دارد (مفيد، 1413: ص53؛ جرجاني، 1412: ج8، ص345؛ فاضل مقداد، 1405: ص325 ـ 326؛ حلّي، بي‌تا: ص669).

بر اساس اصطلاح عام متكلمان، امام كسي است كه رهبري بالاصاله و عمومي جامعة بشري را در امور ديني و دنيايي بر عهده دارد (بحراني، 1406: ص174؛ فاضل مقداد، پيشين: ص325؛ تفتازاني، 1409: ج5، ص234؛ جرجاني، همان: ج8، ص345؛ آمري، 1424: ج3، ص416). بر اين اساس، برخي متكلمان اسلامي آن‌جا كه درباره لطف بودن وجود امام سخن گفته‌اند، ياد آور شده‌اند كه مصداق لطف امامت، گاهي پيامبر الهي است كه به او وحي مي‌شود و داراي شريعت است و گاهي چنين نيست.

رهبري كه وجوب وجودش را اثبات كرديم فرقي نمي‌كند كه به او وحي شود و صاحب شريعت باشد يا اين كه اين‌گونه نباشد؛ زيرا وجوب رهبري را به صورت مطلق اثبات كرديم (علم الهدي، 1411: ص409). اين معناي عام در روايات نيز آمده است (ملاصدرا، 1383: ج2، ص485). مقصود از امام در اين نوشتار، معناي عام آن است كه پيامبران الهي و جانشينان آنان را شامل مي‌شود.

2. جايگاه و نقش تكويني يك موجود در جهان آفرينش، بر اساس قانون عليت و معلوليت و اصل وجوب و امكان، قابل تشخيص و تعيين است. موجودي كه از وجوب ذاتي برخوردار باشد، در جايگاه عليت قرار دارد و موجودي كه داراي امكان ذاتي باشد، در جايگاه معلوليت واقع است. واجب الوجود بالذات، بي نياز و ممكن الوجود با لذات، نيازمند است؛ بنابراين، امام مانند هر موجود ممكن ديگري به حكم اين كه داراي امكان ذاتي است، در جايگاه معلوليت قرار دارد.

اما موجودات امكاني، اگرچه به لحاظ امكان و فقر ذاتي و در مقايسه با واجب‌الوجود بالذات، در جايگاه معلوليت قرار دارند، با استناد و اتكا به واجب بالذات (خداي متعال) و در مقايسه با يك‌ديگر مي‌توانند در جايگاه عليت قرار گرفته و نقش تأثيرگذاري در حدوث و بقاي موجودات امكاني ايفا كنند. اين تأثيرگذاري، وجوه و صور گوناگوني دارد كه مهم‌ترين آن‌ها، نقش فاعلي و غايي است. بر اين اساس، برخي موجودات امكاني مي‌توانند در سلسلة علل فاعلي يا غايي عالم آفرينش قرار گيرند.

عليت ـ اعم از فاعلي و غايي ـ با كمال وجودي ملازم است و علت ـ خواه فاعلي يا غايي ـ در مقايسه با معلول از كمال وجودي بيشتري برخوردار است كه با استناد به آن كمال وجودي، مي‌تواند در پيدايش معلول نقش فاعلي يا غايي ايفا كند؛ براي مثال، نفس انسان بر بدن و قواي بدني تأثير مي‌گذارد؛ آن را حركت مي‌دهد و كارهايي را پديد مي‌آورد. اين‌جا نفس، براي حركات و افعال بدني، نقش فاعلي دارد و اين نقش بدان سبب است كه نفس، بر بدن برتري وجودي دارد. از سوي ديگر، مرتبه‌اي از كمال علمي يا كمال نفساني ديگري كه براي نفس پديد مي‌آيد، زمينه‌ساز پيدايش كمال نفساني بالاتر براي نفس است و آن كمال بالاتر نيز در جهت كمال نفساني بالاتري قرار دارد، تا اين‌كه به عالي‌ترين كمال نفساني ممكن براي نفس انسان منتهي شود. هر كمال نفساني بالاتر، علت غايي كمال نفساني پايين‌تر از خود است؛ چنان‌كه عالي‌ترين كمال نفساني ممكن، علت غايي همه كمالات نفساني فروتر از آن مي‌باشد.

بحث دربارة جايگاه و نقش امام در جهان آفرينش، به جايگاه و نقش فاعلي و غايي امام بازمي‌گردد و مقصود، بررسي اين مسأله است كه آيا امام از چنان كمال وجودي خدادادي‌اي برخوردار است كه در عالم آفرينش، نقش فاعلي يا غايي يا هر دو را ايفا كند؟

ديدگاه‌ها

آن دسته از متفكران اسلامي كه به پژوهش دربارة اين مسأله پرداخته‌اند، در اين كه پيامبران و امامان (در جايگاه نمونه‌هاي شاخص انسان كامل در زمان‌ها و مكان‌هاي مختلف) در نظام آفرينش، داراي جايگاه و نقش عليت غايي بوده‌اند، هم عقيده‌اند؛ اما درباره نقش تكويني آنان در جايگاه عليت فاعلي، ديدگاه يكساني ندارند. برخي، اصل آن را نپذيرفته و برخي ديگر، آن را به عنوان اصل ثانوي و در موارد استثنايي پذيرفته‌اند، نه به صورت كلي و فراگير؛ اما گروهي، آنان را مجاري فيض الهي در گستره عالم آفرينش دانسته‌اند.

1. نقش فاعلي و فراگير امام

برخي محققان بر اين عقيده‌اند كه عموم پيامبران و اوصياي آنان، مجاري فيض الهي براي موجودات ديگرند؛ چنان‌كه پيامبر و خاندان معصوم او عليه السلام مجاري فيض خداوند براي همه موجودات ـ حتي پيامبران و اوصياي آنان ـ مي‌باشند.

يكي از بزرگان معاصر ـ طاب ثراه ـ در جواب سؤال از معني ولايت كلي و ولايت تكويني فرموده است:

يك قسم از ولايت تكويني، عبارت است از في الجمله مجراي فيض بودن نسبت به كائنات كه عموم انبيا و اوصيا داشته‌اند. قسم ديگر آن، عبارت است از ولايت كلي تكويني كه مجراي فيض بودن نسبت به جميع عالم امكان است كه در حق پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و ائمه اطهار ثابت شده و دليل آن، عبارت است از گفته خود آن صاحبان ولايت (صافي گلپايگاني، 1380: ج1، ص72).

علامه محقق شيخ محمد حسين اصفهاني در تعليقات خود بر مكاسب شيخ انصاري قدس سره در باب ولايت تكويني پيامبر و ائمه اطهار عليه السلام چنين گفته است:

پيامبر و امامان، داراي ولايت معنوي و سلطنت باطني بر همه امور تكويني و تشريعي هستند؛ بنابراين، همان گونه كه آنان مجاري فيوضات تكويني‌اند، مجاري فيوضات تشريعي نيز هستند؛ بنابراين، آنان وسايط تكوين و تشريعند (محقق اصفهاني، 1418: ج2، ص378).

نقد و نظر

نقد‌هايي كه بر اين نظريه وارد شده، از اين قرارند:[1]

1. اصل اين مطلب كه پيامبر و امامان عليه السلام مجراي فيض و وسايط آن باشند، از طريق اخبار متواتر اثبات نشده است.

2. اگر بازگشت اين سخن به اين باشد كه خداوند متعال، بالايجاب از اين مجاري، فيض وجود مي‌بخشد، يا هر يك از آن مجاري بالايجاب يا بالاختيار علل و فواعل هستند، باطل است. آري؛ اخباري دلالت دارند كه خداوند، عالم را از نور آنان آفريده است. اگر مقصود از مجاري فيض، اين گونه معاني باشد كه فاعل و خالق خدا باشد، اشكالي در آن به نظر نمي‌رسد (صافي گلپايگاني، 1380: ج1، ص74-75).

3. از نظر توحيدي، وجود وسايط و نسبت دادن تدبير امور به غير خداوند؛ با اذن و ارادة خداوند، مانعي ندارد؛ ولي ادب اسلامي اقتضا مي‌كند خلق و رزق و زندگي و مرگ و امثال اين‌ها را به غير خدا نسبت ندهيم؛ زيرا قرآن مي‌كوشد ما از اسباب و وسايط عبور كنيم و به منبع اصلي دست يابيم و توجهمان به كارگزار كل جهان باشد كه وسايط نيز آفريدة او و مجري امر او و مظهر حكمت اويند.

4. نظام عالم از نظر وسايط، نظام خاصي است كه خداوند آفريده است و بشر در اثر سير تكاملي خود، هرگز جانشين هيچ يك از وسايط فيض نمي‌شود؛ بلكه خود، فيض را از همان وسايط مي‌گيرد؛ يعني فرشته به او وحي مي‌كند و مأمور حفظ او و قبض روح او مي‌شود. در عين اين كه ممكن است مقام قرب و سعة وجودي آن انسان از آن فرشته‌اي كه مأمور او است، بالاتر و بيشتر باشد (مطهري، 1388: ص64-65).

ارزيابي

1. اين سخن كه مجاري يا واسطة فيض بودن پيامبر و امامان عليه السلام از طريق نقل متواتر ثابت نشده است، درست است و اين مسأله نيز از مسايل اعتقادي است كه ظن در آن اعتباري ندارد و جعل حجيت شرعي نيز در آن متصور نيست؛ ولي متواتر بودن روايت نيز در مسايل اعتقادي موضوعيت ندارد؛ بلكه آنچه مهم است، حصول علم و اطمينان از استناد مسأله اعتقادي به معصوم است. اين علم و اطمينان قلبي، چه بسا از طريق خبر مستفيض يا خبر واحد همراه قراين و شواهد به دست آيد؛ براي مثال، هرگاه به صدور زيارت جامعه از معصوم اطمينان داشته باشيم، با توجه به اين كه فقراتي از آن زيارت، بر نقش فاعلي اهل‌بيت معصوم پيامبر صلي الله عليه و آله دلالت روشن دارد، مي‌توان به اين مسأله معتقد شد و چنين اعتقادي از قبيل اعتقاد به مسأله‌اي ظني و غير علمي نخواهد بود. در بحث‌هاي آينده، درباره مستندات وحياني نقش فاعلي امام زمان عليه السلام در عالم آفرينش به تفصيل سخن خواهيم گفت.

2. اين فرض كه خداوند متعال بالايجاب از طريق مجاري، فيض مي‌دهد، باطل است و از متفكران شاخص اسلامي نيز كسي قائل به آن نيست؛ چنان‌كه اين فرض كه پيامبر و امامان عليه السلام بدون داشتن اختيار، نقش فاعلي در جهان ايفا مي‌كنند نيز نادرست است و مورد اعتقاد كسي نيست، و بر فاعل مختار بودن آن‌ها اشكالي وارد نيست. فاعليت بالاختيار آنان در تحقق پديده‌‌هاي عالم، همانند فاعليت بالاختيار هر يك از افراد بشر در افعال اختياري خود مي‌باشد؛ زيرا افعال انسان، فعل خداوند است كه به واسطة نفس مختار انسان تحقق مي‌يابد؛ يعني فعل اختياري انسان در عين اين‌كه فعل خداوند است، فعل خود انسان هم هست و اين دو نسبت، به صورت طولي است نه عرضي. «فالفعل فعل الله و هو فعلنا».

3. اين سخن كه ادب اسلامي اقتضا مي‌كند خلق و رزق و زنده كردن و ميراندن و امثال اين‌ها را به غير خدا نسبت ندهيم، در صورتي استوار است كه با نگرش توحيدي منافات داشته باشد؛ اما اگر اين‌گونه نباشد و نسبت دادن امور ياد شده به غير خدا به عنوان وسايط و اسباب الهي باشد، با ادب اسلامي هيچ‌گونه ناسازگاري نخواهد داشت. اين‌گونه نسبت‌ها در قرآن كريم يافت مي‌شود؛ چنان‌كه خَلْق به حضرت مسيح عليه السلام نسبت داده شده است (مائده، 110). و رزق را به افرادي از بشر نسبت داده است: «وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا» (نساء، 5). و توفّي را به ملك‌الموت نسبت داده است: «قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (سجده، 1) و تدبير امور را به فرشتگان نسبت داده است: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً» (نازعات، 5)، «فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْراً» (ذاريات، 4). اعطاي فرزند به حضرت مريم را به فرشته‌اي نسبت داده است كه به صورت بشر براي او تمثّل يافت (مريم، 19) و نمونه‌هاي ديگر.

بر اين اساس، نسبت دادن آفرينش و تدبير امور جهان به امام به اين صورت كه او به اذن و مشيت خداوند در كار آفرينش و تدبير جهان تأثير دارد و به عبارت ديگر، مجراي فيض وجود از سوي خداوند است، با ادب توحيدي و اسلامي منافات نخواهد داشت.

4. اين مطلب كه نظام عالم از نظر وسايط، نظام خاصي است و هر موجود، متناسب با مقام و مرتبه وجودي خود، نقش ويژه‌اي ايفا مي‌كند، سخن استواري است؛ ولي اين مطلب نيز كه وجود پيامبر يا امام از مجاري فيض خداوند و اسباب و وسايط آفرينش و تدبير جهان است با اصل ياد شده منافات ندارد؛ بلكه جلوه‌اي از نظام تكويني جهان است كه بر اساس علم و حكمت خداوند طراحي شده است. به عبارت ديگر، همان گونه كه اسباب ماوراي طبيعي مانند فرشتگان در نظام جهان، جايگاه ويژه‌اي دارند و با نظام جهان در مورد اسباب طبيعي ناسازگار نيستند، نقش سببي و فاعلي پيامبر و امام نيز بخشي از نظام سببي و مسببي جهان در مرتبه‌اي بالاتر از مرتبه فرشتگان است؛ بنابراين، پيامبر و امام، جايگزين هيچ يك از وسايط فيض نمي‌شود؛ بلكه در سطح و مرتبه‌اي فراتر از وسايط ديگر ايفاي نقش مي‌كند.

اما اين كه فرشته، مأمور قبض روح پيامبر يا واسطه وحي و الهام الهي به او است، با اصل مزبور منافات ندارد؛ زيرا پيامبر صلي الله عليه و آله از آن جهت كه وجود ناسوتي و ملكي دارد، در مرتبه‌اي فروتر از فرشته قرار دارد و از اين جهت، فرشته در او نقش وساطت فيض را ايفا مي‌كند؛ ولي از نظر وجود ملكوتي و قدسي، او بر فرشته برتري دارد و واسطه فيض الهي براي او خواهد بود.

2. انكار هرگونه تأثير فاعلي

گروهي از متفكران اسلامي، هرگونه تأثير فاعلي وجود روحي و معنوي امام در جهان آفرينش را انكار كرده‌اند. اشاعره كه عليت فاعلي را در خداوند، منحصر مي‌دانند و اصل عادةالله را جانشين اصل عليت كرده‌اند، نقش فاعلي امام در نظام آفرينش را منكرند؛ اما عده‌اي از متفكران كه اصل عليت در نظام آفرينش و جهان طبيعت را پذيرفته‌اند نيز به گمان اين‌كه پذيرش نقش فاعلي براي امام در جهان آفرينش، مستلزم غلو و تفويض باطل و شرك است، آن را نپذيرفته‌اند. آنان، حتي معجزات و كرامات را نيز كه بيانگر تأثير فاعلي امام در جهان طبيعت است، تأويل كرده و گفته‌اند: در اين رخداد‌ها نقش امام، درخواست از خداوند و حداكثر ارادة تحقق آن‌ها است؛ ولي در تحقق آن‌ها نقش فاعلي ندارد؛ بلكه خداوند، آن را پديد مي‌آورد.

كساني كه در قبول ولايت تكويني و تصرفات معصومين عليه السلام در امور تكويني از بيم وقوع در شرك و تفويض و غلو (و در حقيقت به علت جهل به معناي ولايت ايشان) تأمل دارند، نهايت چيزي را كه در اين جا ـ با وجود وقايع عيني و مسلم خارجي كه هر يك حكايت از ولايت آن بزرگواران دارد ـ مي‌توانند احتمال دهند و بيش از آن نمي‌توانند، اين است كه بگويند: آنچه به نظر ما تصرف و اختيار و ولايت بر كاينات است، تصرف و اختيار به نحوي نيست كه مردم بر خود و افعال خود و آنچه مسخّر آن‌ها است، دارند؛ بلكه در اين تصرفات، فاعل بلاواسطه، خدا است (چنان كه اشاعره از اهل سنت، در مورد افعال عباد همين حرف را زده‌اند) خدا است كه در هنگام دعا و توجه، با اراده و خواست نبيّ يا وصي، فعل را انجام مي‌دهد، و نسبت اين افعال به نبي يا وصيّ، مجازي است (صافي گلپايگاني، همان: ج1، ص93).

استاد مطهري در نقل اين ديدگاه چنين گفته است:

برخي مي‌پندارند كه در وجود معجزه، شخصيت و اراده صاحب معجزه هيچ‌گونه دخالتي ندارد، او فقط پرده نمايش است، ذات احديت، مستقيماً و بلاواسطه آن را به وجود مي‌آورد؛ زيرا كار اگر به حد اعجاز برسد، از حدود قدرت انسان در هر مقامي باشد، خارج است؛ پس آن‌گاه كه معجزه صورت مي‌گيرد، انساني در كائنات تصرف نكرده است؛ بلكه خود ذات احديت است كه مستقيماً و بدون دخالت اراده انسان، در كائنات تصرف كرده است (مطهري، همان: ص98).

نقد و ارزيابي

انكار اصل عليت در نظام آفرينش، از اساس باطل است؛ زيرا با انكار اين اصل، راه عقلي اثبات وجود خداوند بسته خواهد شد و در نتيجه، انكار اصل عليت به انگيزه دفاع از توحيد افعالي، اساس توحيد را با مشكل جدي رو به رو مي‌كند. علاوه بر اين‌كه با ظواهر آيات قرآن كريم نيز سازگاري ندارد. در آيات بسياري از قرآن، تأثير اسباب و علل طبيعي و ماوراي طبيعي بشري و غير بشري، به رسميت شناخته شده است.

تأويل آيات و روايات دال بر اسناد كارهاي خارق‌العاده به اولياي الهي نيز پذيرفتني نيست؛ زيرا دليل عقلي يا نقلي معتبري آن را تأييد نمي‌كند و تأويل آيات و روايات بدون دليل معتبر، از مقولة تفسير به رأي خواهد بود.

شبهه غلو و شرك نيز بي اساس است؛ زيرا غلو و شرك آن‌گاه رخ خواهد داد كه تأثير تكويني جنبه استقلالي داشته باشد. اين فرض اساساً از موضوع بحث خارج است. آنچه در جهت ولايت تكويني يا نقش فاعلي پيامبران، امامان و اولياي الهي مورد بررسي است، تأثير استقلالي و بالذات نيست؛ بلكه تأثير بالغير و متكي به اذن و مشيت الهي است.

شرك يا توحيدي بودن يك نظريه، به ميل و اراده ما نيست كه هر چه را خواستيم شرك بناميم و هر چه را خواستيم، نام توحيد روي آن بگذاريم. معيارهاي بسيار دقيق قرآني و برهاني دارد. معارف اسلامي در مسايل مربوط به شرك و توحيد، از اوج و عظمتي برخوردار است مافوق تصور افراد عادي (مطهري، همان: ص68).

از ديدگاه قرآن كريم، اگر براي غير خدا مقام الوهيت قائل شويم، گرفتار شرك شده‌ايم و مقام الوهيت اين است كه موجودي را در ذات يا صفات يا افعال، مستقل بدانيم؛ بنابراين، اگر براي موجودي غير از خدا مقام خالقيت و ربوبيت استقلالي قائل شويم و براي او تأثيرگذاري به صورت مستقل و بالذات اثبات كنيم، حتي در كوچك‌ترين فعل و تأثير، دچار شرك شده‌ايم؛ اما اگر او را غيرمستقل دانسته و براي او تأثيرگذاري متكي به قدرت و ارادة خداوند اثبات كنيم ـ هرچند در گسترده‌ترين سطح باشد ـ گرفتار شرك نشده‌ايم. البته چنين اعتقادي، نيازمند دليل معتبر عقلي يا نقلي است.

در آياتي از قرآن كريم كه از كارهاي خارق العاده اولياي الهي سخن به ميان آمده است، اين‌كار‌ها به اولياي خداوند نسبت داده شده كه با اذن تكويني خداوند انجام داده اند: «هيچ پيامبري را نرسد كه آيه (معجزه)‌اي بياورد مگر با اذن خداوند».[2]

در داستان سليمان عليه السلام و ملكه سبا، سليمان از حاضران خواست پيش از آن‌كه ملكه نزد او آيد، تخت وي را حاضر كنند. يكي از حاضران كه بهره‌اي از علم كتاب (لوح محفوظ) داشت، گفت: «من، پيش از آن كه چشم به هم بزني، آن را حاضر خواهم كرد».[3]

بر اساس روايات، او آصف بن برخيا، وزير و وصي سليمان عليه السلام بود. وي، آوردن تخت ملكه سبا در كمتر از يك چشم به هم زدن را به خود نسبت مي‌دهد و منشأ آن را برخورداري از دانش موجود در لوح محفوظ مي‌داند؛ دانشي كه خداوند به او اعطا كرده است؛ زيرا علم غيب را جز خدا نمي‌داند و آن را به هر كس كه مورد رضايتش باشد، اعطا خواهد كرد.[4]

قرآن كريم، يادآور شده است كه خداوند، باد را مسخر سليمان عليه السلام قرار داد، تا به اراده و دستور او حركت كند؛ چنان‌كه شياطين در تسخير او بودند و مطابق اراده و فرمان او عمل مي‌كردند.[5] معجزات حضرت عيسي عليه السلام نيز به او نسبت داده شده و افعال او به شمار آمده است كه با اذن الهي آن‌ها را انجام مي‌داد.[6]

حاصل آن كه از ديدگاه قرآن، اعتقاد به اين كه كسي كاري را با قدرت خود و مستقل از اراده و مشيت الهي انجام مي‌دهد ـ هرچند كاري عادي و كوچك باشد ـ شرك خواهد بود، و اعتقاد به اين كه كسي كاري را با اذن و مشيت الهي انجام مي‌دهد ـ هرچند آن كار، خارق العاده و بزرگ و شگفت‌آور باشد ـ شرك نخواهد بود. مهم، اين است كه اثبات چنين كارهايي براي افراد، دليل معتبر عقلي و نقلي داشته باشد.

3. تأثير فاعلي محدود

برخي متفكران، در باب نقش و جايگاه امام در نظام آفرينش از منظر عليت فاعلي، نه ديدگاه اول را پذيرفته‌اند و نه ديدگاه دوم را؛ بلكه ديدگاهي را مطرح كرده‌اند كه حد وسط ميان آن دو است. از نظر آنان، ديدگاه اول، مستلزم شرك و غلو نيست و بر اين اساس، نظريه سوم را مردود دانسته‌اند؛ ولي ديدگاه اول را با ظواهر آيات كه بر فاعليت و تدبير بي واسطه خداوند در نظام آفرينش دلالت مي‌كنند ناسازگار دانسته و از طرفي قائلند دليل معتبري از قرآن و روايات نيز آن را تأييد نمي‌كند كه بتوان از ظواهر آيات دست برداشت و آن‌ها را به فاعليت و تدبير الهي ـ اعم از با واسطه و بي واسطه ـ تفسير و تأويل كرد. بر اين اساس، تأثير فاعلي پيامبر و امام و اولياي الهي را به صورت محدود و به عنوان قاعده‌اي ثانوي و در مواردي پذيرفته كه خداوند مصلحت دانسته است معجزه يا كرامتي از آنان صادر شود، نه به صورت قاعده‌اي اولي و تصرف در تدبير جهان آفرينش به عنوان وسايط فيض الهي و مظاهر مديريت خداوند در نظام جهان.

ممكن است مديريت كلي سازمان كاينات را به نحوي كه مستلزم شرك نباشد، اين گونه عنوان كرد كه: عقلاً مانعي ندارد كه اداره سازمان كاينات را به اذن خدا، انسان كاملي مانند نبي و وليّ وقت، عهده‌دار باشد، نه به نحو استقلال كه اشكالات عقلي لازم بيايد؛ بلكه به اين نحو كه فرد مذكور، جزء جنود حق و مظهر مرتبة «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن، 29) باشد و اداره امور كائنات توسط او، ظهور مديريت مستقل ازلي و دائمي باشد.

اين احتمال، اگرچه شرك نبوده و اعتقاد به آن، كفر و خلاف ضرورت نيست، بسا كه بعضي از اخبار ضعيف دليل آن شمرده شود، ثابت نيست و دليل محكمي از قرآن كريم و احاديث صحيح و معتبر بر آن وجود ندارد. علاوه بر آن كه ظواهر آيات زيادي، دلالت دارند كه بسياري از افعال را خداوند متعال، بلا‌واسطه انجام مي‌دهد: >إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ< (يس، 82) و >إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ< (فاطر، 41) و >وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ< (اعراف، 57) و >إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَي< (انعام، 95) و موارد بسياري در قرآن و حديث كه فعل به صورت مطلق و بدون قرينه به خدا نسبت داده شده و ظاهر در فعل بدون واسطه است. اين همه ظواهر را نمي‌توان توجيه و بر خلاف ظاهر حمل كرد. در هر صورت، اين ادعا دليل محكمي ندارد و قول به آن قول به غير علم است (صافي گلپايگاني، همان: ج1، ص30-31 و 63-64).

آنان در بيان ديدگاه مورد قبول خود چنين گفته‌اند:

قادر بودن عبد به طور ارتباط و غير مستقل و به اذن‌الله، بر اماته و احيا و شفاي بيماران و خلق و رزق، نه به عنوان اداره امور و خلق خلايق و ترتيب دادن نظام كلي ارزاق و برقرار داشتن سازمان كائنات؛ بلكه طبق حكم و مصالح عارضي و ثانوي كه داخل اين سازمان مناسب مي‌شود، شرك نيست.

اعطاي اين قدرت به عبد، به دو نحو متصور است: يكي اين كه به شخصي تسلط و قوه و نيرويي بخشيده شود كه بتواند به اذن خدا كارهايي انجام دهد. ديگري اين كه اشيا مطيع و فرمانبر او گردند و به قدرت و اذن خدا، به نحوي گردند كه عبد در آن‌ها تصرف نمايد؛ مانند نرم شدن آهن براي حضرت داود عليه السلام (همان: ص26).

بنابراين، عقلاً و شرعاً امكان دارد كه خداوند متعال به خواص از بندگانش، از فرشته و انسان، به سبب اظهار رفعت و علو شأن، يا تأييد آن‌ها و اتمام حجت بر ديگران، يا مصالح ديگر، ولايت و قدرت در تصرف در كاينات يا مأموريت‌هاي خاصي ـ مثل تدبير امور ـ عطا كند، تا در مواردي كه فقط مأمورند مأموريت خود را انجام دهند و در موارد ديگر بر حسب مصالح و جهات ثانوي كه در داخل نظام كاينات پيش مي‌آيد، طبق آن مصلحت تصرفاتي بنمايد. يا اين كه كاينات را مطيع و فرمانبر آن‌ها سازد، تا بر حسب اقتضا و مصلحت، هر تصرفي را كه مصلحت ديدند، بنمايد…. روايات متواتري از طرق خاصّه و عامه دلالت دارند كه حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و ائمه اطهار عليه السلام اين ولايت و اذن و قدرت را دارا، و تصرفات آن‌ها در كاينات به صورت اعجاز و خوارق در موارد بسيار، از حقايق مسلم تاريخ است و انكار آن، خردمندانه نيست (همان، ص86-87).

ارزيابي

درباره اين ديدگاه، نكات ذيل را يادآور مي‌شويم:

1. اين سخن كه اعتقاد به ولايت تكويني و تأثير فاعلي انسان كامل (پيامبر و امام) در تدبير كلي جهان به اذن خداوند از نظر عقلي با مانعي مواجه نيست، و از مقوله شرك و غلو نمي‌باشد، سخن استواري است.

2. اين سخن كه تصرف اولياي الهي در عالم تكوين و تأثير فاعلي آنان در موارد خاصي ـ مانند معجزات و كرامات ـ از مسلمات تاريخ است و انكار آن خردمندانه نيست، نيز سخن استواري است.

3. اين مطلب كه اعتقاد به دخالت اراده امام (انسان كامل) در نظام كلي جهان و حوادث عالم طبيعت با اذن و مشيت الهي، با ظواهر آيات و رواياتي كه بر تدبير بي واسطه خداوند در جهان دلالت دارد، ناسازگار است، قابل قبول نيست؛ زيرا در آيات و روايات، دخالت اسباب طبيعي و ماوراي طبيعي بشري و غير بشري در حوادث جهاني به رسميت شناخته شده است.

با استناد به اين آيات و روايات، معلوم مي‌شود كه مقصود از آيات و روايات دال بر تدبير جهان به قدرت و اراده خداوند، اعم از با واسطه و بي واسطه است؛ بنابراين، هرگاه نقش فاعلي امام (انسان كامل) با اذن و مشيت خداوند در كل نظام آفرينش، با دليل معتبري اثبات شود، بايد از ظهور آيات و روايات دستة اول دست برداشته، آن‌ها را به اعم از تأثير اراده و قدرت خداوند در كلية حوادث جهان به صورت بي واسطه و با واسطه حمل كرد؛ بنابراين، مسأله مهم در اين باره بررسي دلايل ديدگاه اول (تأثير فاعلي امام در جهان به صورت گسترده) است كه در آينده به آن خواهيم پرداخت و روشن خواهد شد كه دليل اين نظريه، تنها چند روايت ضعيف نيست.

نقش فاعلي امام در جهان آفرينش (ديدگاه مختار)

از روايات به دست مي‌آيد كه امام در جهان، دو نقش فاعلي عام و خاص دارد؛ نقش فاعلي خاص، مربوط به تصرفات ويژه‌اي است كه در مواقع و مواردي خاص در عالم طبيعت اعمال مي‌كند و كارهاي خارق‌العاده‌اي را براي اثبات مقام الهي خود يا مقاصد و مصالح الهي ديگري انجام مي‌دهد. نقش فاعلي عام نيز به نظام كلي جهان مربوط است؛ بدين صورت كه او مظهر و مجراي مشيت و قدرت خداوند در نظام عالم است. آنچه اينك مورد بحث ما است، نقش فاعلي عام امام است. شواهد و دلايل اين مطلب به قرار ذيل است:

1. در فقره‌اي از زيارت جامعه كبيره درباره اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله چنين آمده است: خداوند به سبب شما باران نازل مي‌كند و آسمان را از اين كه بر زمين فرو افتد نگاه مي‌دارد و غم و اندوه و مشكلات را بر طرف مي‌سازد. (صدوق، بي‌تا: ص272 ـ 277؛ مجلسي، تهران، بي‌تا: ج102، ص127ـ133)

زيارت جامعه كبيره يكي از معتبرترين زيارت‌هاي مأثوره است. علامه مجلسي درباره آن گفته است: «انّها اصح الزيارات سندا و اعمّها موردا و افصحا لفظا و أبلغها معنا و أعلاها شأنا»؛

زيارت جامعه كبيره از نظر سند صحيح‌ترين زيارت‌ها و از نظر مورد گسترده‌ترين، و از جهت لفظ فصيح ترين و از جنبه معنا بليغ ترين و از نظر جايگاه برترين زيارت‌هاست (مجلسي، بي‌تا: ج102، ص144).

در فقره ياد شده از زيارت جامعه از سببيت تكويني اهل بيت عليه السلام سخن به ميان آمده است و چهار نمونه بيان شده است كه دو نمونه مربوط به عالم طبيعت (نگهداري آسمان از اين كه بر زمين فرو افتد: بقاي نظام طبيعت و نزول باران) و دو نمونه مربوط به بشر و مانند او است (رفع ناملايمات روحي و جسمي).

جمله «بكم يمسك السماء ان تقع علي الارض» بيانگر نقش سببي و فاعلي اهل بيت پيامبر عليه السلام در مورد عالم طبيعت است. و عبارت «الا باذنه» به فروپاشي نظام طبيعت به هنگام پايان يافتن عمر دنيا اشاره دارد؛ بنابراين، اين جمله از زيارت بر نقش سببي و فاعلي گستردة امام در جهان طبيعت دلالت مي‌كند. اكنون اگر اسباب و عوامل فراطبيعي ديگري نيز در برپايي نظام طبيعت مؤثر باشند، وجود اهل بيت عليه السلام در مورد آن‌ها نيز تأثير سببي و فاعلي دارد و در نتيجه تأثير سببي و فاعلي اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله كل عالم آفرينش را فرا گرفته است. البته فاعل و مدبر بالذات، خداوند متعال است و وجود اهل بيت عليه السلام مظهر واسطة مديريت و فاعليت الهي است. بر اين اساس، جمله «بكم يمسك السماء أن تقع علي الأرض إلا بإذنه» بيانگر نقش فاعلي و سببي اهل بيت عليه السلام در كليت نظام خلقت است، و جمله‌هاي «و بكم ينزل الغيث، و بكم ينفّس الهم و بكم يكشف الضر» بيانگر نقش سببي و فاعلي اهل بيت عليه السلام در حوادث جزئي عالم طبيعت است.

روشن است كه موارد ياد شده، از باب ذكر نمونه است و خصوصيتي ندارند؛ بنابراين، حوادث و رخدادهايي مانند وزش باد، پيدايش ابر، نزول برف، گرمابخشي آتش، رويش گياه، ميوه دادن درختان و ديگر رخدادهاي طبيعي نيز در عين اين كه اسباب و علل مادي و طبيعي دارند، در سطحي بالاتر، اسباب و علل ماوراي طبيعي نيز دارند؛ چنان‌كه به نص قرآن كريم و روايات، فرشتگان در حوادث طبيعي نقش سببي و فاعلي دارند >فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً< (نازعات، 5). و چون سببيت آن‌ها در سطحي بالاتر از اسباب طبيعي و در طول آنها است، هيچ‌گونه منافاتي با نظام سببي و مسببي عالم طبيعت ندارند. بر اين اساس، اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله نيز در سطحي بالاتر بر كل اسباب طبيعي و فرا طبيعي تأثير مي‌گذارند و البته، همه اين اسباب و علل، به خداوند متعال كه مسبب الاسباب است منتهي مي‌شود: >قُلْ كُلًّ مِّنْ عِندِ اللّهِ< (نساء، 78). و همه اين اسباب و علل سپاهيان حق به شمار مي‌روند: >وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ< (مدثر، 31).

روشن است كه چنين نقش و جايگاهي كه اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله در نظام آفرينش دارند، مسأله‌اي قراردادي و اعتباري نيست؛ بلكه ناشي از مقام و مرتبه وجودي آنان در عالم وجود است. آنان، به دليل قرب وجودي بيشتري كه به خداوند متعال دارند، از چنين نقش و جايگاهي در عالم آفرينش برخوردارند. بر اين اساس، پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله كه از نظر مقام و مرتبه وجودي بر آنان برتري دارد، در سطحي بالاتر از اهل بيت عليه السلام داراي نقش سببي و فاعلي در جهان آفرينش مي‌باشد.

از سوي ديگر، از آن‌جا كه همه يا برخي از پيامبران الهي بر همه يا برخي از فرشتگان برتري دارند، آنان نيز به تناسب مرتبه وجودي و درجه قربي كه به خداوند متعال دارند، از نقش سببي و فاعلي در نظام جهان برخوردارند.

انسان با پيمودن طريق طاعت پروردگار، مراتب و درجات قرب به پروردگار را طي مي‌كند؛ يعني از مرحله حيواني تا مرحله فوق ملك را مي‌پيمايد. اين صعود و تعالي، يك امر تشريفاتي و اعتباري نيست؛ بلكه بالا رفتن بر نردبان وجود است. تقرب به خداوند، يعني مراتب و مراحل هستي را حقيقتاً طي كردن و به بي‌منتهاي لايتناهي هستي نزديك شدن؛ بنابراين، محال است كه انسان در اثر طاعت و بندگي و پيمودن صراط عبوديت، به مقام فرشته نرسد يا بالاتر از فرشته نرود و دست‌كم در حد فرشته از كمالات هستي بهره‌مند نباشد. قرآن، براي تثبيت مقام انساني مي‌گويد: «ما فرشتگان را فرمان داديم كه در پيشگاه آدم سجده كنند و همه فرشتگان سجده كردند، جز ابليس كه حاضر نشد» (بقره، 34).

2. در فقره‌اي از زيارت مطلقه امام حسين عليه السلام آمده است:

خداوند متعال، به واسطه شما )= خاندان پيامبر صلي الله عليه و آله‌( آنچه را مي‌خواهد، محو و اثبات مي‌كند، و طوق ذلت را از گردن ما مي‌گشايد و زمين درختانش را مي‌روياند و ميوه‌هايش را بيرون مي‌دهد. به واسطه شما زمين تسبيح مي‌گويد و كوه‌ها در زمين استقرار دارند. اراده خداوند در مقادير امور، به سوي شما فرو مي‌آيد و از خانه‌هاي شما صادر مي‌شود. (طوسي، 1376: ج6، ص64)

مطالب يادشده، همان مضموني است كه از زيارت جامعه كبيره بيان شد كه در اين زيارت با تفصيل بيشتري آمده است.

3. در يكي از دعاهاي ماه رجب كه از ناحيه مقدسه امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف براي محمد بن عثمان دومين نايب خاص آن حضرت صادر شده چنين آمده است:

خدايا! به واسطه معاني همة آنچه واليان امر تو ـ كه امين‌هاي سرّ تو هستند ـ تو را مي‌خوانند، از تو درخواست مي‌كنم … به واسطة آنچه مشيت تو درباره آنان حكم كرده است، از تو درخواست مي‌نمايم. نتيجه مشيت تو درباره آنان اين است كه آنان را معادن كلمات خود، و پايه‌هاي توحيد و نشانه‌ها و مقامات خود قرار دادي كه در هيچ مكاني تعطيل بردار نيست. آنان جز در اين كه بندگان تو و آفريده‌هاي تو مي‌باشند، با تو فرقي ندارند. به واسطه آنان، آسمان و زمين را )از موجودات( انباشته ساختي، تا ندا و شعار توحيد در جهان آشكار شد. (مجلسي، همان: ج98، ص393)

ضمير «ها» در جمله «لا فرق بينك و بينها» به آيات باز مي‌گردد و مقصود، ائمه طاهرين عليه السلام است؛ چنان‌كه مقصود از ضمير «هم» در جمله «إلا أنهم عبادك» آنان مي‌باشد. مقصود از مشيت در جملة «أسألك بما نطق فيهم من مشيّتك» نيز همان است كه در آية كريمه >إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ< (يس، 82) و نيز آيه كريمه >إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً< (احزاب، 33) بيان شده است؛ يعني حتي اگر پيامبر و اهل بيت او عليه السلام، مورد عنايت ويژه قرار نمي‌گرفتند، در اطاعت خداوند بر ديگران برتري داشتند، و خداوند، چون به چنين امري عالم بوده چنين جايگاه برجسته‌اي را به آنان اعطا كرده است.

از طرفي، همة فضل و برتري آنان، در بندگي برابر خداوند است؛ بنابراين هر مقام و منزلتي كه دارند، جز به اذن تكويني خداوند نيست و خود، مالك هيچ قدرت و مقامي نيستند؛ چنان كه دربارة حضرت عيسي عليه السلام فرموده است: >وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي< (مائده، 110) كه مقصود، اذن تكويني است (تبريزي، 14: ص112).

از اين دعاي شريف، جايگاه و نقش تكويني اهل بيت عليه السلام در گسترة عالم خلقت به روشني استفاده مي‌شود. آنان اگرچه بالذات واجد هيچ قدرت و كمالي نيستند و آفريده و عبد خداوند متعالند؛ با اين وجود، با اذن و مشيت تكويني خداوند، گسترده‌ترين نقش را در تدبير جهان دارند. البته تدبير آنان، مظهر و مجراي تدبير الهي است.

اين همه آوازها ازشه بود گرچه ازحلقوم عبدالله بود

4. شيخ صدوق در حديثي مسند از امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه فرمود:

خداوند، ما را نيكو آفريد و ما را چشم خود ميان بندگانش، و زبان گوياي خود ميان آفريدگانش، و دست گسترده خود با مهرباني و رحمت بر بندگانش، و وجه خود كه به وسيلة آن به او توجه مي‌شود و دري كه از آن به سوي او راه يافته مي‌شود و خزائن خود در آسمان و زمين قرار داد…

به واسطه ما درختان ميوه داده و ميوه‌ها مي‌رسند. نهرها جاري مي‌شود و باران از آسمان نازل گرديده و گياهان مي‌رويند. به واسطه عبادت ما خداوند عبادت شده و اگر ما نبوديم، خداوند عبادت نمي‌شد (صدوق، بي‌تا: ص151-152).

در شرح اين حديث نكاتي را يادآور مي‌شويم:

الف. اين كه امامان عليه السلام چشم، زبان، دست و وجه خداوند به شمار آمده‌اند، مقصود اين نيست كه خداوند، جسم است و داراي اعضاي جسماني است. در روايات اهل بيت عليه السلام با صراحت تمام هرگونه تجسم و تشبيه دربارة خداوند رد شده است؛ بلكه مقصود اين است كه نگاه، گفتار و رفتار امامان عليه السلام همگي جنبه خدايي دارد و آنان مظاهر صفات و مجاري افعال الهي ميان مردم مي‌باشند و پس از پيامبر صلي الله عليه و آله جز از طريق ارتباط با امامان اهل بيت عليه السلام و پيروي از آنان نمي‌توان راه و رسم خدا پرستي را به طور كامل شناخت.

ب. جملة «بنا أثمرت الأشجار» و سه جمله پس از آن، بر نقش فاعلي و تأثير تكويني امامان عليه السلام دلالت دارد و بيانگر اين است كه وجود نوري و معنوي آنان در سلسله اسباب عاليه جهان خلقت، نقش آفرين است. چون اين تأثير گذاري و فاعليت، در طول اسباب و علل طبيعي است نه در عرض آن‌ها، با نظام عالم طبيعت هيچ‌گونه ناسازگاري‌اي ندارد. همچنين از آن‌جا كه فاعليت و تأثيرگذاري آنان به اذن و مشيت تكويني خداوند و مظهر و مجراي فاعليت بالذات الهي مستند است، با توحيد افعالي نيز هيچ‌گونه ناسازگاري‌اي ندارد.

ج. جمله «بعبادتنا عبد الله، لولا نحن ما عبد الله» دو مفاد دارد: يكي اين كه راه درست عبادت خدا را پس از پيامبر صلي الله عليه و آله بايد از طريق عبادت امامان اهل بيت عليه السلام آموخت. ديگر اين‌كه عبادت راستين و كامل خداوند پس از پيامبر صلي الله عليه و آله مخصوص آنان است، و اگر آنان نبودند، پس از رسول خدا صلي الله عليه و آله خداوند به طور كامل عبادت نمي‌شد.

5. در حديثي كه اصبغ بن نباته از ابن عباس و او از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله روايت كرده درباره اميرالمؤمنين عليه السلام و امامان از ذريه او آمده است:

خداوند، به واسطه آنان آسمان را نگاه مي‌دارد از اين كه بر زمين واقع شود، مگر به اذن او. و به واسطة آنان كوه‌ها را حفظ مي‌كند، تا زمين آرامش يابد. به واسطه آنان، براي آفريده‌هاي خود، باران نازل مي‌كند و به واسطه آنان، گياهان را مي‌روياند. (مفيد، 1413: ص224)

6. در فرازي از نامه‌اي كه اميرالمؤمنين عليه السلام به معاوية بن ابي سفيان نوشته آمده است:

ما ساخته‌هاي پروردگارمان هستيم و مردم، ساخته‌هاي ما مي‌باشند. (بحراني، بي‌تا: نامه 28)

در اين كه مقصود از صُنع در كلام اميرالمؤمنين عليه السلام چيست، دو احتمال وجود دارد: يكي اين كه مقصود، صنع تكويني است و ديگري اين كه مقصود، صنع تشريعي است. بنابر احتمال اول، معناي سخن امام عليه السلام اين است كه پيامبر صلي الله عليه و آله و خاندان معصوم آن حضرت عليه السلام آفريده‌هاي بي واسطه خداوند مي‌باشند و ديگران، آفريده‌هاي با واسطه‌اند و وجود آنان در پيدايش ديگر انسان‌ها نقش و تأثير تكويني و فاعلي دارد. بنابر احتمال دوم، معناي كلام امام عليه السلام اين است كه هدايت و تربيت معنوي پيامبر صلي الله عليه و آله و اهل بيت معصوم او عليه السلام از جانب خداوند و بدون واسطه است و هدايت و تربيت معنوي ديگران به واسطه آنان مي‌باشد.

برخي شارحان نهج البلاغه، كلام امام عليه السلام را بر معناي دوم حمل كرده‌اند (ابن ميثم، بي‌تا: ج4، ص439-440؛ مفيد، 1972: ج4، ص470)؛ ولي كلام امام عليه السلام مطلق است و هر دو معنا را شامل مي‌شود. اين دو احتمال، از قبيل دو معناي متباين نيست، تا استعمال لفظ در بيش از يك معنا لازم آيد؛ بلكه داراي يك جامع مشترك است و آن، فعل و صنع الهي است كه هم جلوه تكويني دارد و هم جلوة تشريعي. كلمه صُنع نيز در هر دو مورد به كار مي‌رود؛ هرچند استعمال آن در فعل تكويني رايج‌تر است و اين وجه مي‌تواند احتمال اول را تقويت كند.

وجه ديگري كه احتمال اول را تقويت مي‌كند، اين است كه اگر مقصود، صنع تكويني باشد، عموميت كلام حفظ خواهد شد؛ زيرا صنع تكويني همه انسان‌ها را شامل مي‌شود؛ ولي صنع به معناي تربيت يافته و هدايت يافته توسط امامان اهل بيت عليه السلام عموميت ندارد؛ چرا كه بسياري از افراد ـ و از جمله معاويه كه مورد خطاب امام عليه السلام بوده است ـ از هدايت و تربيت امامان عليه السلام بهره‌اي نگرفته‌اند، مگر اين‌كه مقصود، شأنيت و قابليت صنع معنوي و تربيتي باشد، نه فعليت آن كه با سياق كلام امام عليه السلام سازگاري ندارد؛ زيرا مقصود از صنع در صدر كلام «نحن صنائع ربّنا» صنع فعليت يافته است، نه شأنيت و قابليت آن.

حاصل آن كه صنع در كلام امام عليه السلام را يا بايد به صنع تكويني تفسير نماييم يا بر معناي مطلق آن كه شامل صنع تكويني و معنوي مي‌باشد، حمل كنيم. در هر دو صورت، سخن امام عليه السلام بر نقش تكويني امام در نظام خلقت دلالت مي‌كند.

از كلام ابن أبي الحديد به دست مي‌آيد كه وي صنع در كلام امير المؤمنين عليه السلام را به معناي مطلق آن تفسير كرده است كه صنع تكويني و هدايتي را شامل مي‌شود. (مغنيه، همان: ج15، ص51)

7. در توقيعي كه از ناحيه مقدسه ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف صادر شده آمده است: «نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائعنا» (مجلسي، همان: 53، ص178)؛ در اين توقيع شريف، به جاي كلمه «ناس» (مردم) كلمه «خلق» به كار رفته است كه دايره گسترده‌تري دارد و همه آفريده‌هاي الهي را شامل مي‌شود، چنان كه به جاي «صنائع لنا»، «صنائعنا» به كار رفته است كه البته تفاوتي در معنا ايجاد نمي‌كند. مقصود از هر دو تعبير يك چيز است و آن، واسطه بودن امام عليه السلام ميان خدا و خلق است كه مي‌تواند هم تكويني باشد و هم تشريعي.

8. در دعاي عديله در وصف حضرت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف اين گونه آمده است:

كسي كه بقاي دنيا به سبب بقاي او است و به يمن وجود او، خلايق روزي داده مي‌شوند و زمين و آسمان، به واسطه وجود او ثابت و پا برجا است. (شيخ عباس قمي، مفاتيح الجنان، دعاي عديله)

البته به گفته محققان، دعاي عديله، از دعاهاي مأثوره نيست؛ بلكه از انشاآت برخي از عالمان شيعه است؛ ولي مضمون آن برگرفته از روايات و ادعيه مأثوره است و اين كه از مقبوليتي بر خوردار شده كه مورد توجه عالمان و محدثان برجسته شيعه قرار گرفته است، مي‌تواند مؤيدي بر مطالب پيشين باشد. در هر حال، دلالت فقره‌اي كه نقل شد، بر نقش تكويني و تأثير سببي و فاعلي امام در عالم خلقت آشكار است.

9. مؤلف[7] كتاب فرائد السمطين در حديثي از امام زين العابدين عليه السلام روايت كرده است كه فرمود:

ما خانداني هستيم كه خداوند، به واسطه ما آسمان را نگاه مي‌دارد از اين كه جز به اذن او بر زمين واقع شود. به واسطه ما زمين را از اين كه ساكنانش را نابود سازد، حفظ مي‌كند. به واسطه ما باران نازل مي‌كند و رحمت خود را منتشر مي‌نمايد و بركات زمين را بيرون مي‌آورد. اگر كسي از ما در زمين نباشد، زمين اهلش را فرو خواهد خورد. (حمويني، 1428ق: ج1، ص45 ـ 46)

اشكال

از دلايل و شواهد ياد شده، اين مطلب به دست مي‌آيد كه وجود امام (انسان كامل = پيامبران و امامان) در جهان خلقت، نقش سببي و تكويني دارد؛ اما اين كه نقش سببي او از مقوله سببيت فاعلي است، ثابت نمي‌شود؛ زيرا مي‌توان آن را از مقوله عليت غايي دانست نه عليت فاعلي و همان‌گونه كه در آغاز اين بحث بيان شد، در اين كه وجود امام و انسان كامل در هر زمان، فلسفه وجودي عالم و علت غايي آن است، سخني نيست؛ چنان كه در تأثير فاعلي امام در عالم طبيعت به صورت محدود و در حوادث خارق العاده نيز سخني وجود ندارد، آنچه مورد بحث است و مورد انكار يا ترديد برخي محققان قرار گرفته است، سببيت و تأثير فاعلي امام در عالم طبيعت به صورت گسترده يا كل عالم آفرينش است. با وجود احتمال ياد شده دلايل و شواهد مذكور، از عهدة اثبات اين مطلب برنخواهد آمد.

پاسخ

احتمال مزبور، ارزش و اعتبار علمي ندارد؛ زيرا مدلول ظاهري حرف «باء» در جمله‌هايي چون: «بكم ينزل الغيث» و «بكم يمسك السماء أن تقع علي الأرض» و «بكم ينفس الهم و يكشف الضر» و «بكم يمحو ما يشاء و يثبت» و … سببيت فاعلي است؛ چنان كه در كاربردهاي مشابه همين معنا مقصود است؛ مانند >وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاء فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ< (نحل، 60).

و >وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَّكُمْ< (بقره، 22).

علاوه بر اين، قرينه سياق نيز با احتمال مزبور سازگاري ندارد؛ زيرا حرف «باء» در عبارت‌هاي ديگري كه در سياق عبارت‌هاي ياد شده است نيز به كار رفته و مقصود از آن، سببيت فاعلي است، نه غايي؛ مانند «بعبادتنا عبدالله». بدون شك مقصود از «باء» در اين عبارت، سببيت فاعلي است، نه غايي. اين عبارت در سياق جمله «بنا أثمرت الأشجار و أينعت الثمار» قرار دارد.

در مواردي كه سببيت غايي مقصود باشد، حرف «لام» به كار مي‌رود؛ مانند «جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ فِرَاشاً» (همان) و «خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً» (بقره، 29) و «أَنزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاء» (نمل، 60).

بنابراين، احتمال اين كه مقصود از حرف «باء» در عبارت‌هايي كه بر نقش تكويني امام در جهان خلقت دلالت مي‌كند، سببيت غايي است، نه سببيت فاعلي، بر خلاف اصل اولي در مورد كاربرد «باء» بوده و در نتيجه با مدلول ظاهري آن‌ها مخالف است. از طرفي، نه تنها قرينه‌اي بر آن وجود ندارد؛ بلكه قرينه بر خلاف آن نيز موجود است. بر اين اساس، احتمال ياد شده، اعتبار و ارزش علمي ندارد.

منابع

1. آمدي، سيف الدين، ابكار الافكار، بيروت، دارالكتب العلمية، 1424ق.

2. ابراهيم مصطفي و ديگران، ‌المعجم الوسيط، استانبول، المكتبة الاسلامية، بي تا.

3. ابن ابي الحديد، عبدالحميد، شرح نهج البلاغة، بيروت، دارالسيافة للعلوم، 1421ق.

4. ابن فارس، احمد، معجم المقاييس في اللغة، بيروت، دارالفكر، 1418ق.

5. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دارصادر، 2000م.

6. اصفهاني، محمد حسين، حاشيه المكاسب، بي‌تا، قم، 1418ق.

7. بحراني، ابن ميثم، شرح نهج البلاغه، مؤسسة النصر، بي جا، بي تا.

8. بحراني، ابن ميثم، قواعد المرام في علم الكلام، قم، مكتبة المرعشي، 1406ق.

9. بحراني، هاشم، البرهان في تفسير القرآن، قم، دارالكتب العلمية، 1406ق.

10. تبريزي، ميرزا جواد، الانوار الإلهية، قم، دارالصديقة الشهيدة عليها السلام، 1427ق.

11. تفتازاني، سعدالدين، شرح المقاصد، قم، منشورات الشريف الرضي، 1409ق.

12. جرجاني، ميرسيدشريف، شرح المواقف، قم، منشورات الشريف الرضي، 1412ق.

13. حلي، حسن بن يوسف، الباب الحاديعشر، قم، انتشارات مصطفوي، بي‌تا.

14. حمويني، ابراهيم، فرائد السمطين، قم، دارالحبيب، 1428ق.

15. الخوري شرتوني، سعيد ، اقرب الموارد، قم، مكتبة المرعشي، 1403ق.

16. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، تهران، المكتبة المرتضوية، بي تا.

17. رباني گلپايگاني، علي، امامت در بينش اسلامي، قم، مؤسسه بوستان كتاب، 1386ش.

18. شيخ صدوق، محمد بن علي بن الحسين، التوحيد، بيروت، دارالمعرفة، بي‌تا.

19. شيخ صدوق، محمد بن علي بن الحسين، علل الشرايع، قم، مكتبة الداوري، 1385ق.

20. شيخ صدوق، محمد بن علي بن الحسين، عيون اخبار الرضا، تهران، انتشارات جهان، بي‌تا.

21. شيخ صدوق، محمد بن علي بن الحسين، كمال الدين و تمام النعمة، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1416ق.

22. شيخ طوسي، محمد بن الحسن، تهذيب الأحكام، تهران، نشر صدوق، 1376ش.

23. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الإختصاص، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، 1413ق.

24. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، النكت الاعتقادية، قم، المجمع العلمي الأهل البيت، 1413ق.

25. صافي گلپايگاني، لطف الله، امامت و مهدويّت، قم، انتشارات حضرت معصومه عليها السلام، 1380ش.

26. طباطبايي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، بيروت، مؤسسة الاعلمي، 1393ق.

27. علم الهدي، علي بن الحسين، الذخيرة في علم الكلام، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، 1411ق.

28. فاضل مقداد، ارشاد الطالبين، قم، مكتبة المرعشي، 1405ق.

29. فيومي، احمد بن محمد، المصباح المنير، قاهره، بي‌جا، بي تا.

30. قمي، شيخ عباس، مفاتيح الجنان.

31. کليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، تهران، المكتبة الاسلامية، 1388ق.

32. مازندراني، ملا صالح، شرح اصول الكافي، دارحياء بيروت، التراث العربي، 1421ق.

33. مجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، تهران، المكتبة الإسلامية، بي‌تا.

34. مطهري، مرتضي، ولاءها و ولايت‌ها، قم، انتشارات صدرا، 1388ش.

35. المعلوف، المنجد في اللغة و الأعلام، بيروت، درالمشرق، 1973م.

36. مغنيه، محمدجواد، شرح نهج البلاغه، بيروت، دارالعلم لملايين، 1972م.

ملاصدرا، محمد بن ابراهيم، شرح اصول الكافي، تهران، پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي، 1383ش

[1]. بحث كنوني مربوط به ولايت تكويني و مجاري فيوضات تكويني بودن پيامبر و امامان عليهم السلام است و مسأله ولايت تشريعي، از موضوع اين بحث خارج است.

[2]. >وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ< (رعد، 38).

[3]. >قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ< (نمل، 40).

[4]. >عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ... < ( جن، 27).

[5]. >فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاء حَيْثُ أَصَابَ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاء وَغَوَّاصٍ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ< (ص، 36).

[6]. >وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِىءُ الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوتَى بِإِذْنِي< (مائده، 110).

[7]. ابراهيم بن محمد حمويني شافعي (متوفاي 730 ق)‌‍ از محدثان بزرگ اهل سنت است.